

با راوی و نویسنده «مرا پیدا کن»؛ ابعاد یک روایت خواندنی و آموزنده در حوزه روان شناسی را بررسی کردیم

# سعی کردیم نرخ زندگی را نشان بدهیم

حتی عبرت آموز و درس آموز باشد؛ بنابراین نمی توان از این موضوع به سادگی گذشت.

**۱] مسیر نوشتن ریزه کاری های زیادی داشته و ناخواسته راهی را برای شما مشخص کرده است. از این راه برای مان بگوئید.**

من و مژگان مدت ها همنشین هم بودیم و صحبت می کردیم و به سینما می رفتیم و بیرون با هم غذا می خوردیم. من احساس می کردم در این مقطع وظیفه من است که در کنارش باشم. او آدم محکمی است؛ اگر اینچنین استوار نبود نمی توانست در شغلش این همه در زندگی های دیگران نقش داشته باشد اما من به عنوان معلم سابق او حس کردم خوب است که الان در کنارش باشم اما وقتی بعدها تصمیم به نوشتن کار گرفتیم وارد فضایی حرفه ای شدیم. نویسنده مستندنگار باید مصاحبه هایی ریز و جزئی از فرد داشته باشد. نمی توانستم حرف های مژگان بیتانه را به دلیل این که شاگردم بود، بپذیرم، چون با طرف مقابل او گفت و گویی نداشتیم. باید از مصاحبه ای حرفه ای به این نتیجه می رسیدم که می شد به حرف های او اعتماد کرد و آن چیزی که می گوید حقیقت است. گاهی بابت یک موضوع چندین جلسه مصاحبه های سختی داشتیم.

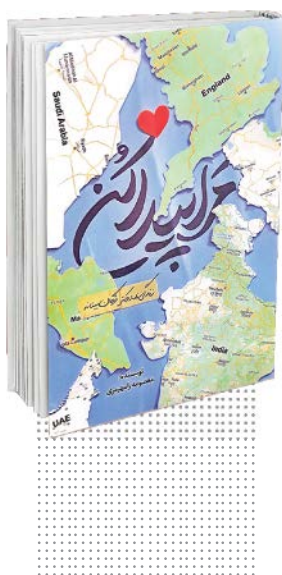
بیش از ۱۰۰ ساعت گفت و گوی حرفه ای داشتیم. تمام این حرف ها، مصاحبه ها، پیاده و چک می شد. ما کتاب را همخوانی کردیم. من یک دور کتاب را با مژگان همخوانی کرده بودم، ولی بعد باز هم مصاحبه هایی داشتیم و مواردی را به کتاب اضافه کردیم. بعد یک دور کتاب را با خانم حقیقت همخوانی کردیم. به این راحتی از زندگی نامه یک فرد کتابی روان به دست نمی آید؛ زمان زیادی می برد و این کار برای ما شش سال طول کشید.

**۲] مسیر راستی آزمایی چگونه بود؟**

در کنار گفت و گوهای مژگان اسناد را هم در کتاب آوردیم و آنچه موجود بود، دیدیم. وقتی مژگان می گفت من برای نشان دادن علاقه ام به مهدی تمام مهریه ام را بخشیدم، ما سند بخشش مهریه را آوردیم. اگر مژگان می گفت من به زور و با فشار حضانت را به مهدی دادم، سند حضانت را در کتاب آوردیم تا بگوئیم آنچه گفته می شود مستند است. من اعتقاد دارم قرار نیست همیشه از چیزهای خوب زندگی و از خانواده های موفق بنویسیم. باید تجربه های غلط، اشتباهات و تلخی ها را نیز بگوئیم. این کتاب پر از چالش و حادثه است و می تواند به انسانی که در این دوره با تمام این چالش ها در زندگی روبه رو می شود، کمک کند و راه را به او نشان دهد.

در کتاب گفتیم که مژگان به عنوان دختری مذهبی وقتی مهدی را می دید که او پسری آرام با پیراهن و شلوار ساده سفید و خاکستری است و در کلاس حرفی نمی زند و سرش را بلند نمی کند، تمام این موارد را دلالت بر تقوا و ایمان وی می داند اما مسأله این بود که مهدی به دلیل اختلالاتی که در شخصیت خود داشت قادر به حرف زدن نبود! سعی کردیم تمام این مسائل را ریز به ریز در کتاب بیاوریم تا در کنار کارکرد عمل گرایانه کتاب که پیدا کردن محمد ابراهیم است دستاوردهای فرهنگی فاخری داشته باشیم.

محمد ابراهیم باید صفر تا صد زندگی مادرش را ریز به ریز بداند. ما سعی کردیم این زندگی را نشان بدهیم تا هم خواننده محرم این زندگی شود و از آن بخواند و بداند که چه اتفاقی افتاده است و هم اگر در آینده کتاب به دست محمد ابراهیم رسید او بداند که مادرش چقدر برای حفظ او



## در این کتاب

### به ویژگی

### منحصر به فرد

### جهان معاصر

### یعنی تغییر

### فکرو اندیشه

### می پردازیم. ما

### در جهانی زندگی

### می کنیم که از

### صبح تا شب در

### معرض تغییرات

### هستیم و این

### موضوع برای

### من به عنوان

### نویسنده

### مهم بود

مقدمه: معصومه رامهریزی، نویسنده کتاب «مرا پیدا کن» و دکتر مژگان بیتانه (راوی کتاب) در حالی مهمان نشست قفسه کتاب در خانه موزه دکتر علی شریعتی شدند که همه خوانندگان این کتاب، دوست دارند چیزهای بیشتری درباره حاشیه های آن بدانند. در این نشست تلاش کردیم جواب برخی از این حاشیه ها و سؤالات خوانندگان را از زبان نویسنده و راوی بشنویم. خانم بیتانه به خاطر تغییرات مذهبی در زندگی همسرش مجبور به جدایی شد و بعد از مدتی دیگر اجازه نداشت تنها پسرش را ببیند. او حالا با کمک این روایت، در حال تلاش برای پیدا کردن فرزندش محمد ابراهیم است.

منیر حمزه ای

فعال فرهنگی

**۱] خانم رامهریزی! برای مان از شکل گیری «مرا پیدا کن» بگوئید.**

من خوشحال بودم که خانم بیتانه، شاگرد زنگ، ساعی و تلاشگر ما به عنوان فردی شاخص ازدواج خوبی داشته و با پسری که هم طلبه و هم دانشجویست و هر دو هم رشته هستند و خانواده ای تحصیل کرده اند؛ وارد زندگی مشترک شده اند.

بعد از این که ایشان به هند رفت ما دیگر ارتباطی با هم نداشتیم و شاید بعد از برگشتش به دلیل این که در شرایط خوبی به سر نمی برد ما با ارتباط ایجاد نکرد، تا آنجا که یک روز تصادفی همدیگر را دیدیم. با این که او در سرحال نشان دادن خود استاد است اما من به عنوان معلمی که شاگردش را می شناسد احساس کردم که او آن آدم قبلی نیست و اتفاقی در زندگی او افتاده است.

بعد از آن دیدار ما مرتباً با هم در ارتباط بودیم و من کم کم در جریان زندگی او قرار گرفتم که چه اتفاقات عجیبی افتاده و چه مشکلاتی را پشت سر گذاشته است. آن زمان قراری بر نوشتن کتاب نبود. ماجرا این طور نبود که من ایشان را سوژه ببینم.

**۲] ولی آن دیدار کار خودش را کرد...**

آنجا نقش ها تغییر کرد، با این که مژگان بیتانه هم از نظر شخصیتی و هم از نظر تحصیلات دانشگاهی مشاور بود، ولی احساس کردم حالا من باید این نقش را برای مژگان ایفا کنم و شنونده درددل او باشم و تنهایی اش را پر کنم. ما مرتباً با هم بیرون می رفتیم و در خانه با هم بودیم. زمانی قرار شد این کتاب نوشته شود که ما به نتیجه رسیدیم شاید

## پنج سال درگیر نوشتن بودم و ۳۰ میلیون هزینه کردم!

**۱] خانم رامهریزی! مخاطب شما از این کتاب چه برداشتی خواهد داشت؟**

به نظر من زندگی ترکیبی از شادی ها، رنج ها، لذت ها و مصائب است و این که قیمت هر کدام از اینها چه باشد مهم است؛ من سعی کردم در این کتاب نرخ زندگی را نشان بدهم. من و مژگان بیتانه توانسته ایم دست در دست هم قیمت زندگی را نشان دهیم. طلاق منفورترین حلال در نزد خداوند است، چون زندگی قیمت دارد. می خواستیم در این کتاب نشان دهیم که حفظ زندگی بسیار مهم است. آدم باید تاجایی که می تواند بجنگد نسوزد ولی بسازد؛ سوختن غلط است. من

در زندگی مژگان سوختن ندیدم. اگر به نوشتن این کار متقاعد شدم به همین دلیل بود. من پنج سال درگیر نوشتن زندگی یک خانم بودم ولی در پایان با وجود این که نزدیک به ۳۰ میلیون برای پیاده سازی

کار و برخی کارهای پژوهشی هزینه کرده بودم از ایشان عذرخواهی کردم و گفتم تصمیم گرفتم ننویسم. من باید مجاب شوم تا مستند بنویسم. زندگی مژگان من را مجاب کرد چون دیدم او با اعتقاد راسخی می خواست زندگی اش را بسازد. من طلاق او و ندیدن محمد ابراهیم را شکستی برای مژگان نمی بینم. من وقتی او را توصیف می کنم، می گویم ترمیناتور است. مرتباً زمین می خورد ولی پا می شود و آنچه را که ذوب شده و از بین رفته باز از نو می سازد. من قبل از جلسات نقد در سایت هایی که کتاب را معرفی کرده اند، نظرات راجع به کتاب را می خوانم برایم جالب بود! اکثر گفته بودند ما از این کتاب بسیار یاد گرفتیم. خواندن این کتاب برای ما بسیار عالی بود. من مستندنگارم؛ داستان نویس نیستم و داستان پردازی نمی کنم. نگاه اجتماعی ما قوی تر از این است که بخواهیم شاهکاری بیافرینیم و مشهور شویم.

